

بحران اوکراین و تشدید رقابت های منطقه ای

عباس مصلی نژاد*^۱



فصلنامه علمی پژوهشی
سیاست جهانی،
دوره دوم، شماره چهارم،
زمستان ۱۳۹۲

چکیده

پس از فروپاشی شوروی، روسیه و ایالات متحده درگیر رقابت بر سر نفوذ در حوزه خارجه نزدیک روسیه شده اند. از چشم انداز مسکو، گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به شرق، هدف تحدید نفوذ منطقه ای روسیه را پیگیری می کند. روسیه بر این باور است که در پس سیاست گسترش به شرق ناتو و اتحادیه اروپا و هم چنین انقلاب های رنگین در حوزه قفقاز و آسیای میانه، تلاش های ایالات متحده برای گسترش نفوذ در حوزه ژئوپلیتیکی اش نهفته است. بر این اساس، اوکراین نیز به حوزه ای برای کشمکش روسیه و ایالات متحده بر سر نفوذ منطقه ای تبدیل شده است. کشمکشی که گسل های هویتی اوکراین زمینه های ورود قدرت های بزرگ غربی را به آن فراهم کرده است و معمای امنیتی و عدم قطعیت در روابط قدرت های بزرگ نیز به مثابه پیامدهای ساختار آنارشیک سیستم بین المللی بر پیچیدگی های آن افزوده است. بنابراین مسئله اوکراین از یک بحران ملی به بحرانی با ابعاد منطقه ای گسترش یافته است که نتایج آن بر معادلات منطقه ای قدرت تاثیر گذار خواهد بود و از آنجا که معادلات درونی اوکراین، پیامدهایی بیرونی برای روسیه و ایالات متحده و متحدین اروپاییش خواهد داشت، هر کدام از این بازیگران در جهت نیل به منافع خود وارد این بحران شده اند.

واژه های کلیدی: بحران اوکراین، روسیه، ایالات متحده، سیاست قدرت.

۱- استادگروه علوم سیاسی دانشگاه تهران

* نویسنده مسؤول، ایمیل: Info@mosalanejad.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۱۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۹/۸

فصلنامه سیاست جهانی، دوره دوم، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۲، صص ۳۳-۷

مقدمه

زمینه‌های تاریخی بحران فوریه ۲۰۱۴ اوکراین، به سال‌های پس از فروپاشی شوروی برمی‌گردد. همواره رقابت‌های تاریخی و خصومت‌های فرهنگی بین مردم کیف با مسکو و سن‌پترزبورگ وجود داشته است. مردم اوکراین خود را به لحاظ فرهنگی و تاریخی برتر از مردم روسیه می‌دانند. این رقابت‌ها و نگرش‌های غیر دوستانه فرهنگی، در دوران پس از انقلاب اکتبر تحت تاثیر ایدئولوژی مشترک سوسیالیسم قرار گرفت. پیامدهای جنگ دوم جهانی موقعیت ویژه‌ای به اتحاد شوروی داد که نفوذ و سلطه‌اش را در مرزهای غربی خود از جمله اوکراین تثبیت کند که این ادغام، در نهایت زمینه را برای دستیابی خروشچف به «دبیر کلی حزب کمونیست شوروی» در سال ۱۹۵۳ فراهم کرد. از آن مقطع زمانی می‌توان نشانه‌هایی از همکاری و همبستگی بیشتر بین مسکو و کیف را مشاهده کرد (Nolan, 2009: 27).

در طول جنگ سرد، تحت تاثیر ایدئولوژی سوسیالیسم و سلطه شوروی، رقابت‌های تاریخی مانع از همکاری گسترده کیف و مسکو نشد. به گونه‌ایکه اوکراین موجودیت خود را در اتحاد جماهیر شوروی حفظ کرد، اما به عنوان کشوری مستقل نیز در مجمع عمومی سازمان ملل از نقش سیاسی ویژه‌ای برخوردار شد. موقعیت سیاسی اوکراین را باید زمینه‌ساز شکل جدیدی از معادله قدرت بازیگرانی دانست که در سال‌های پس از جنگ سرد تلاش داشتند تا نقش سیاسی موثری را در محیط خود ایفا کنند. از سویی روسیه در دوره پس از جنگ سرد در رقابت با ایالات متحده و متحدینش در ناتو در صدد همزمنی بر خارجه نزدیک بوده است. پس از فروپاشی شوروی، بحران اوکراین اولین بار در سال ۱۹۹۲ شکل گرفت. در این دوران، برخی از کارگزاران سیاست خارجی اوکراین تمایل خود به گسترش همکاری‌های امنیتی با اروپا را در دستور کار قرار دادند. این در حالی بود که اتحادیه اروپا در اوایل دهه ۱۹۹۰ فاقد قابلیت‌های ساختاری لازم برای جذب کشورهای جدید در شکل‌بندی نهادهای اروپایی بود (Yergin, 2010: 73). از همان آغاز جدایی اوکراین از شوروی، تحلیل موقعیت ژئوپلیتیکی اوکراین مستلزم درک جایگاه بلاروس و مینسک برای روسیه و هم‌چنین تلاش ایالات متحده و قدرت‌های اروپایی غربی برای گسترش نفوذ در خارجه نزدیک بوده است. بنابر این بحران اوکراین، را باید به‌عنوان بخشی از رقابت‌های ژئوپلیتیکی در محیط منطقه‌ای دانست. رقابت‌هایی که آثار خود را در انقلاب رنگی ۲۰۰۴ و همچنین بحران فوریه ۲۰۱۴ منعکس کرده است. باتوجه به اینکه بحران کنونی اوکراین و شبه‌جزیره کریمه دارای ریشه‌های هویتی، تاریخی و ژئوپلیتیکی است، مدیریت بحران این منطقه نیز کار دشواری خواهد بود.



بحران اوکراین و
تشدید رقابت‌های
منطقه‌ای

به طور کلی، مدیریت بحران در مناطق هویتی که زمینه مداخله قدرت‌های بزرگ را فراهم می‌سازند، محیط امنیتی را پیچیده می‌کند. تبیین بحران اوکراین بدون توجه به مولفه‌های هویتی، ژئوپلیتیکی و ساختاری امکان‌پذیر نیست. از سوی دیگر، می‌توان پرسش‌های مختلفی درباره فرآیند تحول سیاسی اوکراین مطرح کرد. سوال اصلی این مقاله آن است که: چه عواملی سبب شکل‌گیری و گسترش بحران اوکراین شده و این فرآیند در چه مسیری کنترل و مدیریت می‌شود؟

بحران اوکراین دارای ریشه‌های تاریخی، فرهنگی و ژئوپلیتیکی است. درک عوامل موثر بر بحران اوکراین بدون توجه به شکل‌بندی‌های قدرت و هویت منطقه‌ای امکان‌پذیر نخواهد بود. هرگونه تحول سیاسی در مناطقی همانند اوکراین نیازمند درک واقعیت‌های اجتماعی و ژئوپلیتیکی نهفته تلقی می‌شود. طبیعی است که در این فرآیند، مولفه‌های ساختاری و بین‌المللی نیز نقش موثری در گسترش بحران ایفا خواهند کرد. درک بحران اوکراین براساس واقعیت‌های نهفته در ساختار اجتماعی، هویتی، فرهنگی، ژئوپلیتیکی، سیاسی و امنیتی منطقه امکان‌پذیر خواهند بود. باتوجه به چنین مولفه‌هایی می‌توان سوالات فرعی پژوهش را به شرح ذیل تبیین کرد:

نقش مولفه‌های فرهنگی، تاریخی و هویتی در شکل‌گیری بحران فوریه ۲۰۱۴ اوکراین چیست؟

نقش مولفه‌های ژئوپلیتیکی در شکل‌گیری بحران فوریه ۲۰۱۴ اوکراین چیست؟
 نقش دولت و گروه‌های اجتماعی معترض در گسترش بحران فوریه ۲۰۱۴ اوکراین چیست؟

نقش ساختار نظام بین‌الملل، به ویژه دیپلماسی منطقه‌ای اتحادیه اروپا و دیپلماسی قدرت آمریکا در حل بحران اوکراین چه خواهد بود؟
 قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه چگونه قادر خواهند بود تا بحران اوکراین را مدیریت و کنترل کنند؟

تبیین مساله پژوهش، بدون توجه به نقش مولفه‌های تاریخی، ژئوپلیتیکی و فرهنگی امکان‌پذیر نخواهد بود. هر یک از بازیگران موثر در سیاست بین‌الملل تلاش خواهند داشت تا شکل جدیدی از کنش سیاسی و راهبردی را در منطقه ایجاد و اعمال کنند. از آنجایی که نیروهای مختلفی در فرآیند ظهور، گسترش و مدیریت بحران اوکراین نقش دارند، از این رو می‌توان فرضیه این مقاله را به شرح ذیل طرح کرد: بحران اوکراین دارای ویژگی‌های اجتماعی بوده و تحت‌تاثیر مولفه‌های بین‌المللی تصاعد پیدا کرده و رقابت روسیه و قدرت‌های بزرگ غربی را تشدید کرده است.

چارچوب نظری

بحران اوکراین، رقابت روسیه و قدرت های بزرگ غربی را تقویت کرده است. تجربه تاریخی رقابت قدرت های بزرگ نشان می دهد که جنگ سرد در شرایطی حاصل می گردد، که رقابت های ژئوپلیتیکی بین قدرت های بزرگ اجتناب ناپذیر شود. مدیریت بحران در مناطقی همانند اوکراین و شبه جزیره کریمه، نشانه هایی از جنگ سرد قدرت های بزرگ غربی را منعکس می سازد.

بحران های سیاسی و ژئوپلیتیکی غالباً در شرایط و مناطقی شکل می گیرند که قدرت های بزرگ نقش موثری در کنترل حوادث و تحولات آن مناطق دارند. اوکراین در زمره محیط امنیتی جدیدی محسوب می شود که برای روسیه از اهمیت ژئوپلیتیکی برخوردار است. یکی از پایگاه های اصلی روسیه که نقش موثری در ارتقاء موقعیت ژئوپلیتیکی این کشور دارد، در منطقه دریای سیاه قرار دارد. شبه جزیره کریمه محل اتصال نیروی دریایی روسیه به حوزه مجاور مرزهای غربی تلقی می گردد.

به این ترتیب، فرآیند شکل گیری و گسترش بحران اوکراین در شبه جزیره کریمه در زمره رقابت های ژئوپلیتیکی قدرت های بزرگ برای نیل به مازاد قدرت منطقه ای و دستیابی به «هژمونی منطقه ای» محسوب می شود. چنین رویکردی از سوی «جان مرشایمر» در قالب پیوند «قدرت و ترس» ارائه گردیده است. مرشایمر بر این موضوع تأکید دارد که: «اینکه قدرت های بزرگ از یکدیگر می ترسند یکی از حقایق اصلی زندگی در نظام بین الملل است... از آنجایی که دولت ها در نظام آنارشیک به سر می برند و هیچ مرجع قانونی وجود ندارد تا آنان در صورتی که در معرض حمله قرار گرفته اند، برای کمک به آن مراجعه کنند و در نهایت به دلیل عدم اطمینان از مقاصد دولت های دیگر، در پی به حداکثر رساندن قدرت خود در چارچوب هژمونی منطقه ای هستند (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۴۹). از منظر نظریه ریالیسم تهاجمی جان مرشایمر، عدم قطعیت و عدم اطمینان در روابط بین دولت ها، عواملی تأثیر گذار محسوب می شوند. عدم قطعیت دولت ها نسبت به آینده و عدم اطمینان نسبت به نیت واقعی یکدیگر در پیوند با مفهوم معمای امنیتی از تبعات ساختار آنارشیک سیستم بین المللی است که بر روابط دولت ها تأثیر گذار است. در این پژوهش بر اساس مفاهیم عدم قطعیت، عدم اطمینان در پیوند با مفهوم معمای امنیتی به بررسی رقابت قدرت های بزرگ غربی در حوزه اوکراین می پردازیم.

۱- موقعیت ژئوپلیتیکی اوکراین

اوکراین پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ به استقلال رسید. از آن زمان تا به امروز سیاست خارجی این کشور، بین برقراری رابطه‌ای نزدیکتر با اروپای غربی و از سوی دیگر همسوئی با روسیه که بخش اعظم انرژی مورد نیاز آن را تامین می‌کند در نوسان بوده است. اوکراین از نظر مساحت دومین کشور بزرگ اروپاست که دشت‌های گسترده و حاصلخیزی برای کشاورزی داشته و در بخش‌های شرقی کشور چندین مجموعه متمرکز صنعتی دارد. به رغم قرابت ریشه‌های تاریخی اوکراین و روسیه، بخش غربی این کشور خود را به همسایگان اروپایی اش و به خصوص لهستان نزدیک احساس می‌کند و احساسات ملی‌گرایی در این بخش در مقایسه نیمه شرقی اوکراین نیرومندتر است (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۳۴).

ساختار اجتماعی اوکراین نقش موثری در شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی این کشور در دوران‌های مختلف تاریخی ایفا کرده است. بویژه در نیمه جنوب شرقی، اقلیت چشمگیری از مردم اوکراین، روس تباراند و زبان اصلی آنها روسی است. نفوذ روسیه در مراکز صنعتی شرق اوکراین به‌خصوص شبه‌جزیره کریمه که در حاشیه دریای سیاه قرار دارد، تحت تأثیر پیوندهای قومی با گروه‌های روس تبار در طول دو دهه گذشته افزایش یافته است. شبه‌جزیره کریمه تا سال ۱۹۵۴ بخشی از روسیه بود، اما در این مقطع زمانی توسط خروشچف به اوکراین واگذار گردید. ناوگان نیروی دریایی روسیه در دریای سیاه و بنادر کریمه مستقر است. منطقه کریمه در عین حال سرزمین تاتارهای کریمه است که استالین آنها را به همکاری به آلمان نازی متهم کرده و در پایان جنگ جهانی دوم به آسیای میانه تبعید کرد. از دهه ۱۹۸۰ میلادی بیش از ۲۵۰ هزار نفر از این اقلیت قومی به زادگاه پدران خود در کریمه بازگشته‌اند (Smich, 2005: 47).

در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ برنامه‌های استالین برای اشتراکی کردن اجباری مزارع کشاورزی باعث قحطی شدید و مرگ میلیون‌ها نفر در اوکراین شد یعنی جایی که همواره سرزمین اصلی تولید غلات برای اتحاد جماهیر شوروی بوده است. حزب کمونیست و رهبری اتحاد شوروی فقط در دهه‌های پایانی عمر خود به ابعاد گسترده مصائب مردم اوکراین اعتراف کرده‌اند. در سال ۱۹۸۶ فاجعه ای بزرگ در نیروگاه هسته‌ای چرنوبیل در خاک اوکراین رخ داد که در پی آن حدود هشت درصد از قلمرو اوکراین و بخشی از خاک جمهوری همسایه اش بلاروس، به مواد رادیواکتیو آلوده شد و میلیون‌ها نفر از پیامدهای این فاجعه به اشکال مختلف زیان دیده‌اند.



تجربه نشان داده است که نیروهای سیاسی و امنیتی آمریکا و اتحادیه اروپا در سال‌های پس از جنگ سرد به کنش راهبردی در مناطقی مبادرت کرده اند که دارای شکاف های ژئوپلیتیکی باشد. به عبارتی دیگر، تضادهای فرهنگی، تاریخی و ژئوپلیتیکی را باید در زمره عواملی دانست که زمینه لازم برای گسترش تضادهای امنیتی را امکان پذیر می‌سازد. بازیگرانی که در صدد گسترش قدرت خود هستند، تلاش می‌کنند تا زمینه ایجاد بحران در حوزه جغرافیایی کشور رقیب را ایجاد کنند. مرشایمر در این باره تأکید دارد که: «دولت‌ها نسبت به توازن قدرت بسیار حساس هستند. آنان همواره به دنبال فرصتی برای افزایش قدرت خود یا تضعیف رقیب خواهند بود.» (مرشایمر، ۱۳۹۰: ۳۴۹).

۱-۱- تأثیر مولفه‌های جغرافیایی در الگوی کنش راهبردی روسیه

طبیعی است که شکل‌گیری هرگونه بحران ژئوپلیتیکی می‌تواند جنگ سرد منطقه‌ای جدیدی را در روابط قدرت‌های بزرگ ایجاد کند. موقعیت منطقه‌ای اوکراین همانند بلاروس بوده و از اهمیت ویژه‌ای برای ضرورت‌های امنیتی و راهبردی روسیه در منطقه برخوردار است. تجربه الحاق لهستان که در همسایگی بلاروس قرار دارد، یکی از نشانه‌های تاریخی تهدیدات منطقه ای روسیه تلقی می‌شود، که خود بر شدت بدگمانی های تاریخی نسبت به نیت روسیه در حوزه مجاور مرزهای غربی اش افزوده است. مقامات روسیه به ویژه پوتین تمایل چندانی برای نادیده گرفتن ضرورت‌های ژئوپلیتیکی روسیه در محیط منطقه‌ای متصل به اروپا و دریای سیاه ندارند. منطقه‌ای که طیف گسترده‌ای از کشورهای عضو ناتو در آن حضور پیدا کرده و به این ترتیب، زمینه ناامنی منطقه‌ای روسیه و متحدین این کشور در منطقه خارج نزدیک را اجتناب‌ناپذیر ساخته است (Barnett, 2006: 13).

بلاروس و اوکراین به لحاظ وضعیت ژئوپلیتیکی شان، مناطق استراتژیک حساسی برای روسیه محسوب می‌شوند. هر یک از دو کشور یاد شده در دوران اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یکی از ارکان اصلی اتصال ژئوپلیتیکی شوروی به جهان غرب و اروپای شرقی تلقی می‌شدند. در طول تاریخ این ناحیه، چهارراهی برای ارتش‌های مهاجمی بوده است که در امتداد فلات اسمولنسک-مسکو به روسیه هجوم می‌آوردند. بنابراین طبیعی به نظر می‌رسد که روسیه حساسیت ویژه‌ای نسبت به امنیت خود در این حوزه داشته باشد. تحرک ژئوپلیتیکی روسیه در پیوسته در پیوند با گسل های فرهنگی، هویتی، زبانی و نژادی این حوزه با مسکو و پیش از آن سن پترزبورگ انجام گرفته است. به همین سبب، در دوران اتحاد جماهیر شوروی، هرگز فرهنگ، زبان یا هویت جداگانه‌ای از رویکرد روسی در اوکراین و روسیه سفید توسعه پیدا نکرد. در دوره سلطه شوروی،

جمهوری بلاروس و همچنین جمهوری اوکراین به‌عنوان کانونی صنعتی برای تولید تسلیحات، ماشین‌آلات، خودرو، مواد شیمیایی، منسوجات و تجهیزات الکترونیکی تلقی می‌شد. بخش قابل‌توجهی از روابط اقتصادی و صنعتی ایران با روسیه نیز مربوط به حوزه‌های ژئوپلیتیکی اوکراین و بلاروس بوده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۳۵). این امر نشان می‌دهد که فدراسیون روسیه تلاش دارد تا ضرورت‌های اقتصادی و راهبردی جمهوری‌های پیرامون خود که در «حوزه خارج نزدیک» و «کشورهای مستقل مشترک‌المنافع» قرار دارند را تامین کند.

با این حال، بخش قابل‌توجهی از اوکراین شرقی ماهیت غیرصنعتی داشته، منطقه‌ای نسبتاً فقیر است که مشکلات اقتصادی قابل‌توجهی از دوران اتحاد شوروی را با خود به همراه دارد. چنین مولفه‌هایی عامل اصلی بحران اقتصادی در اوکراین و نارضایتی گروه‌های اجتماعی از سیاست‌های روسیه محسوب می‌شود. شکل‌بندی ژئوپلیتیکی منطقه پس از تحولات اروپای شرقی و گسترش ناتو به شرق، با تغییرات و دگرگونی‌هایی همراه شده است. با پیوستن لهستان در همسایگی بلاروس به ناتو، روسیه هم‌اکنون جمهوری بلاروس را «منطقه حایل» در مقابل ناتو می‌بیند. الکساندر لوکاشنکو، رئیس‌جمهور کمونیست این کشور به دنبال اتحادی کامل با روسیه بود. هرچند در این زمینه توافقی با مسکو در سال ۱۹۹۷ امضا شد، ولی ادغام کامل که خواسته وی بود را محقق نساخت. جمهوری فدراتیو روسیه تلاش دارد تا زمینه ایجاد منطقه حایل در قالب جمهوری‌های مستقل مشترک‌المنافع را در برابر گسترش ناتو به شرق، فراهم سازد (Bellamy, 2007: 28).

۱-۲- تاثیر فروپاشی اتحاد شوروی در بازسازی روابط ژئوپلیتیکی روسیه و اوکراین

ابتکار کنترل حوزه امنیتی جمهوری‌های مستقل مشترک‌المنافع در قسمت غربی روسیه را باید یکی از اهداف تاثیرگذار بر نگرش ژئوپلیتیکی روسیه دانست که آثار خود را در الگوی تعامل روسیه و اوکراین به جا گذاشته است. روسیه تلاش دارد تا حوزه راهبردی و امنیتی خود را با کشورهای بلاروس و اوکراین گسترش دهد. به همین سبب جمهوری‌های یاد شده با یکپارچه کردن دفاع هوایی، فعالیت‌های اطلاعاتی و تولید تسلیحاتی (شامل سکوها‌های متحرک پرتاب موشک) خود با روسیه، در راستای اهداف امنیتی این کشور گام برمی‌دارند. لازم به توضیح است که جمهوری‌های اوکراین و بلاروس به لحاظ منابع انرژی وابسته به نفت و گاز روسیه هستند. روسیه تلاش دارد تا

نیازهای انرژی، اقتصادی و همچنین بخشی از ضرورت های راهبردی این کشورها را در ازای همکاری های امنیتی و ژئوپلیتیکی با آن کشور تامین کند (Smich, 2005: 83). در چنین فرآیندی، جایگاه اوکراین برای امنیت روسیه از این جهت اهمیت دارد که شهروندان این کشور تمایل قابل توجهی به همکاری با اتحادیه اروپا دارند. در حالی که بخش قابل توجهی از حوزه سرزمینی شرق اوکراین تحت نفوذ روسیه قرار داشته و بخشی از گروه های روس تبار در این مناطق زندگی می کنند. اهمیت ژئوپلیتیکی اوکراین برای امنیت روسیه از آن جهت است که این منطقه جغرافیایی از موقعیت استراتژیک موثری برای روسیه برخوردار است. که علت آن را باید در ساختار نیروی دریایی روسیه و نقش شبه جزیره کریمه در روابط روسیه و اوکراین دانست. چنین موضوعی یکی از مشکلات بنیادین در روند بحران امنیتی اوکراین و الحاق شبه جزیره کریمه به روسیه تلقی می شود. مولفه های جغرافیایی و ژئوپلیتیکی از اهمیت ویژه ای در سازماندهی چنین فرآیندی برخوردارند. اوکراین به لحاظ منطق ژئوپلیتیکی و ضرورت های راهبردی مدخلی زمینی برای جنوب غربی روسیه است. با توجه به چنین شکل بندی جغرافیایی، شبه جزیره کریمه مشرف بر ساحل محدود روسیه در دریای سیاه است. چنین شرایط جغرافیایی زمینه های لازم برای گسترش حوزه نفوذ بازیگری را به وجود می آورد که از قدرت و اثربخشی بیشتری در محیط منطقه ای برخوردار است. این امر نشان می دهد که: «کشورها در پرتو قدرت ملی، اهداف، منافع و ارزش های حیاتی خود را توسعه می دهند.» (مینایی، ۱۳۹۳: ۵۵).

۱-۳- پیامد و نتایج گسترش رویکرد غرب گرا در رهیافت زمامداران اوکراین

یکی از نگرانی های اساسی روسیه آن است که کشورهای مستقل مشترک المنافع به گونه مرحله ای در فرآیند همکاری های امنیتی با ناتو قرار گیرند. تاکنون، دولت اوکراین از درخواست رسمی برای عضویت در ناتو اجتناب ورزیده و کشورهای اروپایی نیز تمایل چندانی برای استفاده از طرح «مشارکت ناتو- اوکراین برای منشور صلح» به عنوان اساسی برای توسعه همکاری های نظامی با این کشور ندارند. با این وجود بحران فوریه ۲۰۱۴ اوکراین می تواند زمینه های جدیدی از تغییر و دگرگونی های منطقه ای با نتایج ژئوپلیتیکی را ایجاد کند.

به همین دلیل است که گرایش اروپامحور و غرب گرایانه برخی از رهبران اپوزیسیون اوکراین از جمله تیموشنکو به عنوان تهدید امنیتی برای آینده روسیه تلقی می شود به گونه ای که گرایش گروه های غرب محور در اوکراین آثار خود را در گسترش بحران به وجود آورده است. زیرا هر شکلی از اتحاد نظامی میان غرب و اوکراین اقدامات متقابل روسیه را

در پی داشته و تسریع خواهد کرد. واکنش روسیه صرفاً ماهیت نظامی و امنیتی ندارد. روسیه توانسته است مولفه‌های ژئوپلیتیکی را با شاخص‌های اجتماعی و جمعیتی پیوند دهد. نه تنها ۲۳ درصد از جمعیت پنجاه میلیونی اوکراین (۱۱/۵ میلیون) را روس تبارها تشکیل می‌دهند، بلکه آنها در دو بخش استراتژیک این کشور و در مجاورت مرزهای روسیه متمرکز هستند (Ashdown, 2007: 29).

حوزه استقرار گروه‌های روس تبار در اوکراین عمدتاً معطوف به شرق دنیپر و شبه‌جزیره کریمه است. از آغاز بحران اخیر در روابط روسیه و اوکراین، گروه‌های ناسیونالیستی در روسیه به همراه گروه‌های روس تبار در اوکراین، شرق دنیپر و همچنین شبه‌جزیره کریمه گرایش خود به الحاق با روسیه را آشکار کرده اند. بسیاری از اقدامات انجام شده در روزهای پایانی فوریه و مارس ۲۰۱۴ در شبه‌جزیره کریمه نشان می‌دهد که احساسات جدایی‌طلبانه آنها از در قوی و گسترده است. به علاوه، اکثریت اوکراینی‌های مذهبی به کلیسای ارتدوکس روسیه تعلق دارند که مقام اسقف آن در مسکو است. به رغم نگرش‌های رقیب تاریخی، پیوندهای فرهنگی همواره بخشی از واقعیت‌های نفوذ روسیه در اوکراین محسوب شده است و جدال بین گروه‌های قومی و فرهنگی در اوکراین، زمینه مداخله روسیه و دیگر قدرت‌های اصلی غربی را در این حوزه به وجود آورده است (Swyngedouw, 2000: 65).

۲-۱- نقش مولفه‌های اجتماعی و هویتی در تصاعد بحران امنیتی اوکراین

اهمیت مناطق صنعتی در شرق اوکراین، در طول دهه‌ها، موقعیت گروه‌های روس تبار در زندگی اقتصادی و اجتماعی اوکراین را ارتقا داده است. اگرچه آنان فاقد اکثریت اجتماعی می‌باشد اما منطقه دنیپر از خارکف، دومین شهر بزرگ اوکراین و یکی از مراکز مهم صنعتی تا استان‌های لاگانسک و دونتسک را باید به‌عنوان بخشی از ضرورت‌های اقتصاد صنعتی و شکل‌بندی‌های ژئوپلیتیکی اوکراین در شرایط بحرانی دانست. مناطق و مراکز صنعتی اوکراین دارای ذخایر قابل توجه زغال سنگ است. اوکراینی‌ها اکثریت محدودی را در این منطقه دارا بوده و روس تبارها در این گونه از مراکز جمعیتی و جغرافیایی از موقعیت و جایگاه ویژه‌ای برخوردارند (Schweller, 2006: 73).

برخی از نظریه‌پردازان غربی بر این باورند که شکل‌گیری هرگونه جنبش جدایی‌طلب می‌تواند این بخش‌ها را از اوکراین جدا سازد. حتی کیف دارای ۲۰ درصد از جمعیت روس تباران است، که در هنگام بحران می‌توانند به عامل تهدیدکننده ثبات ملی کشور تبدیل شوند. تصمیم پارلمان شبه‌جزیره کریمه در مورد جدایی از اوکراین نشان می‌دهد که بحران‌های سیاسی اوکراین می‌تواند آثار اجتماعی و پیامدهای راهبردی ایجاد کند.

نشانه‌های چنین فرآیندی را می‌توان در تحولات دهه ۱۹۹۰ نیز مشاهده کرد. در هنگام مذاکرات اواسط دهه ۱۹۹۰ که در مورد آینده سواستوپول و مناطق مجاور آن انجام گرفت، روس‌های شبه‌جزیره کریمه واکنش قابل توجهی نشان دادند. به طور کلی با توجه به گسل‌های قومی، هرگونه تحول سیاسی آثار راهبردی و اجتماعی خاص خود را در اوکراین ایجاد می‌کند (برژینسکی، ۱۳۹۲: ۷۸).

بالغ بر دوسوم از کل جمعیت مناطق شرق اوکراین به ویژه حوزه جغرافیایی که در شرق دنیپر قرار داشته، گرایش به جدایی از اوکراین دارند. بر این اساس صرفاً دولتی که روسیه‌گرا باشد، قادر خواهد بود تا زمینه‌های لازم برای ایجاد یکپارچگی این مناطق با کیف را فراهم سازد.

جمهوری تاتارستان در شبه‌جزیره کریمه تا زمان انحلال آن در سال ۱۹۴۵، یک جمهوری خودمختار بود. در ۱۹۴۵، تاتارها به اتهام همکاری با اشغال‌گران آلمانی در طول جنگ، مجبور شدند به حوزه آسیای مرکزی و قفقاز کوچ کنند (Andreas, 2003: 17). پس از فروپاشی شوروی، جدایی کریمه به مذاکرات بر سر استقرار ناوگان شوروی پیوند خورده بود. حل و فصل این مساله بدین صورت بود که ۸۰ درصد از کشتی‌ها و نیز ۵۰ درصد از تاسیسات پایگاه دریایی آنجا همچنان در دست روس‌ها باقی بماند و بقیه به نیروی دریایی جدید اوکراین ملحق شوند. بنابراین سواستوپول به طور مشترک در خدمت ناوگان نیروی دریای روسیه در دریای سیاه و کشتی‌های نظامی اوکراین قرار گرفت و در چارچوب تلاش برای فرونشاندن احساسات جدایی طلبانه که نه تنها شامل روس‌ها شده، بلکه اقلیت تاتار را نیز دربرمی‌گیرد، در سال ۱۹۹۳، اوکراین جمهوری خودمختار کریمه را در چارچوب ساختار حاکمیتی خود سازماندهی کرد (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۳۷).

۳-۱- پیامدهای ژئوپلیتیکی گسترش بحران امنیتی اوکراین

تحولات اوکراین دارای ریشه‌های سیاسی است اما آثار و پیامدهای آن ماهیت ژئوپلیتیکی دارد. هرگونه ناآرامی سیاسی که منجر به تغییر در موازنه قدرت راهبردی شود، بحران سیاسی اوکراین را به شکل جدیدی از منازعه در قالب بحران ژئوپلیتیکی تبدیل خواهد کرد. تجربه واکنش گروه‌های اجتماعی و سیاسی اوکراین نشان می‌دهد که گروه‌های روس تبار حساسیت ویژه‌ای نسبت به هرگونه جهت‌گیری راهبردی دولت اوکراین در آینده دارند. به همین دلیل است که اگر اوکراین به ناتو بپیوندد، یقیناً شبه‌جزیره کریمه در مقابل شورشی تجزیه طلبانه با الهام از روسیه آسیب پذیر خواهد بود، حوادث مارس ۲۰۱۴ چنین فرآیندی را منعکس ساخته است.

نمونه دیگری از آسیب‌پذیری اوکراین در مقابل فشارهای روسیه به مداخله روسیه در ایجاد «جمهوری ماوراء دنیستر» در منطقه ترانس نیستریای مولداوی که بین این کشور و جنوب‌غربی اوکراین قرار گرفته است، مربوط می‌شود. نیمی از جمعیت ترانس‌نیستریا شامل روس‌ها و اوکراینی‌ها می‌شود. زمانی که درگیری‌های مسلحانه میان عناصر جدایی‌طلبی و نیروهای مولداوی صورت گرفت، لشکر چهاردهم روسیه که از هنگام جنگ جهانی دوم در آنجا مستقر بود، به طرفداری از جدایی‌طلبان مداخله کرد. وابستگی مولداوی به روسیه با بدهی سنگین آن به مسکو برای گاز طبیعی تشدید شده است. به این ترتیب می‌توان هرگونه تحول شبه‌جزیره کریمه را به عنوان یکی از عوامل دگرگون‌سازی در محیط منطقه‌ای اوکراین دانست (Schweller, 2006: 43).

نیروهای دیگری نیز می‌توانند زمینه‌ها و زیرساخت‌های بحران در اوکراین را ایجاد کنند. علت آن را باید تنوع گروه‌های قومی باقی‌مانده از امپراتوری عثمانی در شبه‌جزیره کریمه دانست. گروه قومی «گگز ترک» که یک جمهوری محلی در جنوب‌شرقی مولداوی و مشرف بر پروت سفلی در چند مایلی دهانه رود دانوب میان رومانی و اوکراین است که وضعیت آن همچنان نامشخص است، از جمله این نیروهاست. بنابراین هرگونه گسترش بحران ژئوپلیتیکی اوکراین، می‌تواند آثار خود را در ارتباط با سایر بازیگران محیط منطقه نیز به جا گذارد (Kuziu, 1997: 45).

خطر بیشتر، تجزیه اوکراین و تجزیه احتمالی مولداوی و تهدید بقای مولداوی به عنوان کشوری مستقل، ادعای رومانی بر بخش بزرگی از بسارابی میان رودخانه‌های پروت و دنیستر است. بسارابی مدخلی از روسیه تا دره دانوب است که به لحاظ تاریخی، کنترل آن بین روسیه و رومانی در تغییر بوده است. رومانی این منطقه را در سال ۱۹۱۸ به دست آورد، ولی در سال ۱۹۴۰ مجبور شد که آنجا را به روسیه واگذار کند. مسکو نیز بخش بزرگی از این منطقه را به «جمهوری سوسیالیستی شوروی» مولداوی ضمیمه ساخت (فریدمن، ۱۳۹۱: ۱۵۲).

بخش‌های شمالی و جنوبی بسارابی که غالباً اوکراینی‌زبان هستند، جذب اوکراین شده اند. رومانی هم‌اکنون از ادعای خود بر این بخش دست کشیده، ولی نسبت به بخش بسارابی مولداوی که بخش اعظم این کشور را تشکیل می‌دهد، همچنان ادعای سرزمینی دارد. مولداوی و رومانی پیوندهای نزدیکی با یکدیگر دارند. در پایان جنگ جهانی اول، بسارابی به‌عنوان جمهوری مستقل مولداوی اعلام موجودیت کرد و سپس به ایجاد اتحادیه‌ای با رومانی که به طور بین‌المللی در «معاهده صلح پاریس» به رسمیت شناخته شد، رای داد. شکل‌بندی هویتی و نژادی اهالی مولداوی به لحاظ مولفه‌های هویتی،

قومی، نژادی و زبانی به شهروندان و مردمان رومانی شبیه است؛ به همین دلیل حمایت آنان از یکی شدن با رومانی تا زمان استقلال این کشور همچنان گسترده بود. از نظر مسکو، کنترل رومانی بر مولداوی موقعیت مردمان روس زبان ترانس‌نیستریا را تضعیف کرده و به رومانی اجازه دسترسی مستقیم به دشت‌های باز غرب اوکراین را می‌دهد که احتمالی ناخوشایند برای روسیه خواهد بود. اهرم فشار کنونی روسیه علیه اوکراین، تعهد روسیه به حمایت از روس تبارهای ساکن در «کشورهای مستقل مشترک‌المنافع» است (Berdal, 2001: 25).

این سازمان منطقه‌ای، نهادی متشکل از جمهوری‌های سابق شوروی، به استثنای کشورهای بالتیک بوده که در سال ۱۹۹۱ به‌عنوان جانشین اتحاد شوروی برای ایجاد هماهنگی کشورهای تازه استقلال یافته از شوروی ایجاد شد. در طی دهه گذشته، این نهاد به سازمانی ناکارآمد تبدیل شده، ولی همچنان از سوی مسکو به عنوان پوششی دیپلماتیک برای فشار به همسایگانش مورد استفاده قرار می‌گیرد. تجارت میان کشورهای عضو این سازمان از ۲۱ درصد از تولید ناخالص داخلی آنان در سال ۱۹۹۲ به ۷ درصد در سال ۱۹۹۷ کاهش یافته که بیانگر کاهش اهمیت اقتصادی این سازمان است (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۲۸).

۴-۱- نقش منابع طبیعی و نیاز اقتصادی اوکراین به تداوم همکاری‌های راهبردی با روسیه

هرچند اوکراین به لحاظ منابع طبیعی غنی بوده است و از زمان استقلال خود کمک خارجی قابل توجهی را دریافت کرده است، ولی همچنان در فقر به سر می‌برد. رژیم کیف در بازسازی اقتصاد کشور یا نوسازی کارخانجات ناکارآمد صنعتی خود شکست خورده است. به علاوه، دولت آن درگیر فساد بوده، به لحاظ سیاسی دچار دودستگی است و بدهی‌های زیاد نیز به‌خصوص به روسیه برای خرید گاز طبیعی از شرکت گازپروم بر اقتصاد آن سنگینی می‌کند. بخش زیادی از رای‌دهندگان این کشور از اینکه استقلال کشورشان موجب افول اقتصادی شده و رفاهی را به همراه نداشته است، سرخورده شده و از اتحاد مجدد با روسیه حمایت می‌کنند (کوهن، ۱۳۸۷: ۳۵۲).

به هر حال، بسیار بعید است که اوکراین از حاکمیت خود صرف‌نظر کند. به علاوه، غرب اوکراین با مرکزیت لویو موسوم به گالیشیا که بین دو جنگ جهانی تحت حاکمیت لهستان قرار گرفته بود، هرگز ویژگی‌های روسی پیدا نکرده است. هرگونه بحران سیاسی می‌تواند آثار خود را در محیط منطقه‌ای به جا گذارد. به همین دلیل است که می‌توان بر

این موضوع تاکید داشت که اگر اوکراین بیش از حد به روسیه نزدیک شود، احتمال تلاش گالیسیا برای جدایی وجود دارد. چنین رویکردی توسط نظریه پردازانی همانند «کارل پولانی» ارائه گردیده است. پولانی نظریه «منطقه تماس» را در ارتباط با برخورد‌های فرهنگی تبیین کرده است. وی موضوع «مردم‌شناسی اقتصادی» را به‌عنوان بخشی از واقعیت‌های سیاست جهانی در محیط رقابت‌های منطقه ای می‌داند (عنایت‌الله و بلانی، ۱۳۹۲: ۲۷۱).

مردمان منطقه غرب اوکراین که بسیاری از آن‌ها کاتولیک هستند، نگرش‌های متفاوتی با شهروندان شرق دنیپر دارند. این گروه از نیروهای اجتماعی از همکاری راهبردی و نزدیکی اوکراین به لهستان و اتحادیه اروپا حمایت می‌کنند. در چشم‌اندازی وسیع‌تر، زمینه‌های جدایی قومی و هویتی در تمامی حوزه‌های سرزمینی اتحاد شوروی وجود دارد و هر بخشی از این منطقه می‌تواند در زمره مولفه‌هایی تلقی گردد که بر شکل‌بندی قدرت سیاسی و آینده تحولات اجتماعی اوکراین تاثیرگذار خواهد بود (Bennett, 2007: 41).

شمار جمعیت کاتولیک‌ها در منطقه غربی اوکراین در حدود یک میلیون نفر است. در این میان، گرایش‌ات دیگر مسیحی وجود دارد که متفاوت از رویکرد کلیسای ارتدوکس روسی می‌باشد. در بین آنان می‌توان طیف گسترده‌ای از کاتولیک رومی و پنج میلیون کاتولیک شرقی را مشاهده کرد که تحت تاثیر آموزه‌های کلیسای لهستان قرار دارند. چنین مولفه‌هایی یکی از عوامل ایجاد بحران و ظهور تضادهای سیاسی در این حوزه خواهد بود. پیروان کلیسای کاتولیک شرقی از آداب و رسوم ارتدوکس شرقی تبعیت کرده، ولی به پاپ وفادار هستند. کلیسای متحد در سال ۱۹۵۶ در واکنش به فشارهای وارده بر اسقف‌های ارتدوکس از سوی حاکمان کاتولیک لهستان که در همین زمان کنترل اوکراین را از لیتوانی اخذ کردند، تاسیس گردید. تفاوت‌های مذهبی را باید یکی از عوامل اصلی تضادهای فرهنگی دانست. چنین تفاوت‌هایی آثار خود را در شکل‌بندی‌های تحول سیاسی به‌جا می‌گذارد (Keene, 2002: 63).

به رغم بحران امنیتی اوکراین، زمینه‌های ایجاد ثبات امنیتی در آینده سیاسی این منطقه وجود دارد. اگرچه بحران امنیتی اوکراین زمینه ایجاد تضاد در روابط روسیه با آمریکا و جهان غرب را به وجود آورده است، اما چنین منطقه‌ای همواره تحت تاثیر آموزه‌های راهبردی و الگوی تعامل اقتصادی روسیه باقی خواهد ماند. بنابراین در آینده نزدیک نیز روسیه همچنان شریک تجاری اصلی اوکراین بوده و بخش اعظم انرژی این

کشور را تامین خواهد کرد. به علاوه، بخش کشاورزی اوکراین نیز می تواند از احیای بازار روسیه نیز سود ببرد (Berdal, 2001: 73).

در دوران شوروی، زمین های کشاورزی و حاصلخیز استپ های اوکراین یک چهارم از کل محصولات کشاورزی این ابرقدرت را تولید می کردند، حال آنکه غرب بازار جایگزین مناسبی را پیش روی صادرات گوشت، شیر، غلات و سبزیجات اوکراین قرار نمی دهد. علاوه بر این، اگر کیف در خصوصی سازی اقتصاد و جذب سرمایه غربی برای تولیدات صنعتی خود موفق گردد، می تواند به مدخلی مهم برای روسیه تبدیل شود. نیازهای اقتصادی اوکراین به روسیه دارای زیرساخت های تاریخی، اقتصادی و فرهنگی است. اگرچه گروهی از اپوزیسیون تلاش دارند تا زمینه تغییر در الگوی روابط روسیه و اوکراین را سازماندهی کنند، اما اتحادیه اروپا نمی تواند شریک تجاری مطلوبی در آینده برای اوکراین باشد. در واقع، خوب است که غرب و دولت اوکراین بدانند که بهترین آینده برای این کشور تبدیل شدن به پلی میان روسیه و غرب و نه جلودار بودن برای ناتو می باشد. بحران اوکراین را باید یکی از عوامل ایجاد گسست روابط روسیه با اتحادیه اروپا و اوکراین دانست. چنین فرآیندی، منجر به افزایش تضادهای راهبردی روسیه و ایالات متحده گردیده است. ایالات متحده تلاش دارد تا از سازوکارهای مربوط به دیپلماسی اجبار برای متقاعدسازی روسیه در جهت اعمال بی طرفی در فرآیند بحران اوکراین استفاده کند. در حالی که واقعیت های تاریخی و ضرورت های راهبردی روسیه نشان می دهد که شکل جدیدی از معادله قدرت در حال ظهور می باشد که آثار خود را در نظام ژئوپلیتیکی منطقه به جا می گذارد (Allison, 2006: 75).

۵-۱- تحلیل فرآیند تصاعد بحران در اوکراین

تحلیل بحران اوکراین بدون توجه به شاخص های عدم اطمینان راهبردی در روابط آمریکا، روسیه و اتحادیه اروپا امکان پذیر نیست. در دوران جنگ سرد نظام بین الملل پارامترها و امکانات منطقه گرایی امنیتی را به دقت تعیین می کرد. تغییر سیستمی است که در عین حال به تبیین تغییرات و تحولات پس از جنگ سرد کمک می کند. بدون اشاره به محیط پس از جنگ سرد نمی توان معادله قدرت و امنیت منطقه ای حوزه پیرامونی روسیه موسوم به خارج نزدیک را تحلیل کرد (Chandler, 2006: 33).

۵-۲- نقش نیروهای اجتماعی و هویتی در افزایش انتظارات دموکراتیک

اوکراین

شکل‌بندی قدرت در مناطق پیرامونی روسیه به گونه تدریجی در روند تغییر و دگرگونی قرار گرفته است. موضوعات هویتی به موازات مولفه‌های سیاست بین‌الملل پارامترهای حوزه امنیت را تغییر داده است. بحران هویتی در پیوند با شکل‌بندی‌های جدید ساختار نظام بین‌الملل، امنیت منطقه‌ای را هم آسیب‌پذیرتر و هم برای بازیگران محلی امکان‌پذیرتر ساخته است. در چنین شرایطی، هرگونه شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای بدون توجه به مولفه‌های ساختاری و هویتی امکان‌پذیر نخواهد بود. چنین مولفه‌هایی موج تازه‌ای از منطقه‌گرایی را ایجاد کرده است (Bull, 1977: 32). یکی دیگر از مولفه‌های بنیادین در شکل‌بندی‌های امنیت سیاسی اوکراین را می‌توان نقش موضوعات هویتی و نهاد دین در تحولات سیاسی دانست. اگرچه کلیسا در جهان غرب تمایل چندانی برای ایفای نقش سیاسی ندارد، اما مولفه‌های هویتی همواره در زمره نیروها و عوامل تاثیرگذار در شکل‌بندی قدرت و امنیت جهانی خواهند بود. در این ارتباط، کلیسای ارتدوکس اوکراین نهاد بسیار پر قدرتی است که هر یک از این نهادها می‌تواند بخشی از معادله قدرت در فرآیند رقابت سیاسی بازیگران تلقی شوند (Boulding, 1979: 16).

بحران اوکراین را باید یکی از نشانه‌ها و انعکاس ابهام در منطقه‌گرایی پس از جنگ سرد دانست. در این فرآیند، نشانه‌هایی از امنیت سرزمینی به موازات تهدیدات هویتی عامل اصلی بحران و تغییر در فرآیندهای سیاسی تلقی می‌شود. در آغاز، نظم پس از جنگ سرد رنگ و بوی جهان‌شمول مشخصی داشت که بلافاصله نقش مهمی را برای نهادهای منطقه‌ای به ذهن متبادر نمی‌ساخت. درست همان‌طور که دو جنگ جهانی شاهد تولد و بازآفرینی بن‌نگره‌هایی جهان‌شمول درباره نظم جهانی بود که در فرهنگ اولیه جامعه ملل و سازمان ملل متحد بازتاب یافتند.

۵-۳- نقش نخبگان سیاسی و فرآیند مدیریت ناقص بحران در تحولات اوکراین

اگرچه برخی از زمامداران موثر در سیاست جهانی تلاش داشتند تا شکل جدیدی از آرمان‌گرایی راهبردی را ایجاد کنند، اما شرایط عدم اطمینان و معمای امنیت در محیط منطقه‌ای را باید در زمره عواملی دانست که بحران‌های امنیتی را گسترش داده است. شاخص‌های چنین فرآیندی را می‌توان در روابط روسیه و اوکراین مشاهده کرد. به‌گونه‌ای که رقابت‌های «ویکتور یوشچنکو» و نخست‌وزیرش «یولیا تیموشنکو» به یک رویارویی



شدید بدل شد و دولت تحت ریاست آنها نتوانست با پیامدهای بحران اقتصادی جهانی که از سال ۲۰۰۸ شروع شد به خوبی مقابله کند.

درچنین فرآیندی بود که رقابت سیاسی بین گروه‌های رقیب افزایش یافت. بخشی از رقابت‌های سیاسی ماهیت هویتی، فرهنگی و ژئوپلیتیکی دارد. در این فرآیند، «ویکتور یانوکوویچ» از مخالفان آنها در «انقلاب نارنجی» در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۰ به پیروزی رسید و با سرعت سیاست خارجی و اقتصاد کشور را به سمت رابطه ای نزدیک تر با روسیه تغییر داد، آزادی بیان و مطبوعات را به شدت محدود کرد و تعدادی از مخالفان خود از جمله یولیا تیموشنکو را پس از محاکماتی که به اعتقاد منتقدان انگیزه‌های سیاسی داشتند روانه زندان کرد. خانم تیموشنکو که به هفت سال زندان محکوم شده بود، در ماه فوریه ۲۰۱۴ از زندان آزاد شد.

به موازات رقابت‌های سیاسی، کشور اوکراین با محدودیت‌های اقتصادی روبه‌رو است. هر چند امروزه حجم مبادلات بازرگانی اوکراین با کشورهای عضو اتحادیه اروپا از معاملات آن با روسیه بیشتر است اما هنوز هم روسیه بزرگترین شریک تجاری اوکراین محسوب می‌شود. اوکراین برای گاز مورد نیاز خود به شدت به روسیه وابسته است و این کشور مسیر عبور خط لوله انتقال گاز روسیه به اروپاست. در سال ۲۰۰۶ روسیه برای مدتی گاز صادراتی خود را به اوکراین قطع کرد که در میان کشورهای اروپایی نیز نگرانی شدیدی ایجاد کرد. پس از آن اوکراین مجبور شد برای گاز روسیه بهایی دو برابر قیمت قبلی پردازد (Brown, 2007: 83).

وابستگی شدید اقتصاد اوکراین به صادرات آهن نیز این کشور را در برابر پیامدهای بحران اقتصادی سال‌های اخیر بسیار آسیب پذیر کرده است. در سال ۲۰۰۸ صندوق بین‌المللی پول یک وام ۱۶ میلیارد دلاری برای اوکراین تصویب کرد. در سال ۲۰۱۰ نیز بانک جهانی اعطای یک وام ۱۵ میلیارد دلاری به اوکراین را تصویب کرد ولی مدتی بعد این وام به خاطر عدم اجرای اصلاحات مالی و عملی نکردن سایر شروط آن معلق شد تا اینکه اقدامات متعاقب آن، برای رسیدن به نوعی توافق با اتحادیه اروپا که می‌توان آن را زمینه‌سازی برای پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا قلمداد کرد باعث خشم روسیه شد. تصمیم دولت اوکراین برای کنار گذاشتن این توافق و عدم پیشرفت مذاکرات با اتحادیه اروپا باعث شد که در نوامبر سال ۲۰۱۳ معترضان به خیابان بیایند. گزارش تهیه‌شده توسط «برنامه توسعه ملل متحد» بیانگر آن است که بخشی از اعتراضات دارای زمینه‌های اقتصادی و بخشی دیگر دارای نشانه‌های فرهنگی و هویتی بوده است (UNDP, 2013: 21).

شخصیت‌های سیاسی یکی دیگر از عوامل و نیروهای تاثیرگذار در فرآیند تحولات سیاسی اوکراین تلقی می‌گردند. ویکتور یانوکوویچ در دومین دور از رای‌گیری‌های انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۱۰ با کسب حدود ۳/۵ درصد رای بیشتر از یولیا تیموشنکو نخست‌وزیر وقت، به پیروزی رسید. یانوکوویچ در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۲۰۰۴ که پس از حوادث موسوم به «انقلاب نارنجی» برگزار شد، شکست سختی خورده بود. یانوکوویچ در سال ۲۰۰۷ توانست بار دیگر به حزب تحت رهبری خود به نام حزب منطقه‌ای تحرک جدیدی داده و به اتکا آن به مقام نخست‌وزیری برسد. یانوکوویچ در سال‌های بعد توانست از بروز اختلاف شدید بین یوشچنکو و نخست‌وزیرش بحران تیموشنکو بهره‌برداری کرده و با استفاده از نارضایتی عمومی به خاطر پیامدهای بحران اقتصادی جهانی در اوکراین توانست در سال ۲۰۱۰ در انتخابات ریاست‌جمهوری به پیروزی برسد. ویکتور یانوکوویچ متولد سال ۱۹۵۰ در یک شهر صنعتی کوچک در نواحی شرقی اوکراین است. در دوران نوجوانی و جوانی به خاطر جرائم خشونت‌آمیز زندانی شده بود. در سال‌های پایانی حکومت شوروی در مدیریت صنایع و امور محلی به سطوح عالی رسید و در سال ۱۹۹۷ رییس شورای محلی منطقه دونتسک شد (Brown, 2007:91).

در ادامه این اعتراضات مداوم که به خشونت کشیده شد دولت یانوکوویچ عملاً اقتدار و مشروعیت خود را از دست داد و پارلمان اوکراین روز بیست و یک فوریه وی را از مقام ریاست‌جمهوری برکنار کرد. وی روز بعد از کاخ ریاست‌جمهوری و شهر کیف گریخت. رویکرد چنین رهبرانی را باید در زمره عوامل تصاعد بحران امنیتی دانست. علت آن را باید در ماجراجویی و ناکارآمدی در فرآیند مدیریت بحران تلقی کرد.

الکساندر تورچینف متحد و نزدیکترین فرد به یولیا تیموشنکو نخست‌وزیر سابق اوکراین تلقی می‌شود که توسط رئیس‌جمهور برکنار شده این کشور زندانی شد و در جریان اعتراضات سال ۲۰۱۴ در ماه فوریه از زندان آزاد شد. الکساندر تورچینف، معاون رهبر حزب میهن است و سابقه فعالیت‌های سیاسی وی که در همکاری نزدیک با خانم تیموشنکو بوده به اوایل دهه ۱۹۹۰ میلادی بازمی‌گردد. مناسبات و همکاری این دو سیاستمدار به حدی نزدیک است که برخی از مدافعان دموکراسی در اوکراین نگران هستند که به قدرت رسیدن الکساندر تورچینف تلاش قابل توجهی را به انجام رساند تا بار دیگر زمینه برای بازگشت خانم تیموشنکو به رهبری سیاسی اوکراین فراهم گردد.

الکساندر تورچینف از زمان آغاز اعتراضات گسترده علیه دولت و ویکتور یانوکوویچ در نوامبر ۲۰۱۳ در این حرکات نقش مهمی ایفا کرده است هر چند فعالیت‌های وی شکل

علنی نداشتند. در اوایل ماه فوریه دادستانی اوکراین وی را به اتهام مشارکت در سازماندهی «گروه‌های دفاع از خود» که معمولاً با نیروهای پلیس درگیر می‌شدند، مورد بازجویی قرار داد. رویکرد تورچینف معطوف به گسترش فرآیندهای دموکراتیک در ساختار اجتماعی اوکراین بوده است. چنین تحولاتی بدون نقش‌آفرینی چنین رهبرانی منجر به اثرگذاری در سیاست جهانی نمی‌شود. واقعیت‌های راهبردی اوکراین در دوران بعد از بحران نشان می‌دهد که هرگونه تحول سیاسی می‌تواند آثار و پیامدهای پرمخاطره‌ای در روند امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی ایجاد کند.

پس از سقوط ویکتور یانوکوویچ پارلمان اوکراین ابتدا الکساندر تورچینف را به عنوان رئیس پارلمان و نخست‌وزیر موقت کشور معرفی کرد و پس از رای‌گیری مجدد برای برکناری یانوکوویچ از مقام ریاست جمهوری، پارلمان آقای تورچینف را به مقام ریاست جمهوری موقت کشور منصوب کرد. آقای تورچینف پیرو کلیسای تعمیدی و کشیش یکی از کلیساهای این آئین مسیحی در شهر کیف است. در اوکراین که اکثریت جمعیت آن ارتدوکس و یا کاتولیک هستند پیروی از کلیسای تعمیدی یک سیاستمدار ارشد امری نادر است. علاوه بر این او یک داستان نویس فعال است و موضوع اصلی رمان‌های وی معمولاً فساد مالی و اداری، فعالیت‌های اقتصادی زیرزمینی و خودکامگی است (Hamelink, 2013:8)

۶-۱- شرایط عدم اطمینان و شکل‌بندی‌های امنیت منطقه‌ای در فرآیند بحران اوکراین

بحران اوکراین انعکاس نشانه‌های تردید در فرآیند امنیت‌سازی منطقه‌ای شرق اروپا تلقی می‌شود. آمریکا و روسیه در سال‌های اول ریاست جمهوری باراک اوباما تلاش کردند تا از سازوکارهای همکاری‌جویانه برای اعاده مشارکت امنیتی در اروپا استفاده کنند. چنین فرآیندی، با چالش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی روبه‌رو گردیده است. همکاری‌ها دو مساله سیر بالقوه و ممکن منطقه‌گرایی را نشان می‌داد. مسئله نخست، تجربه اروپای غربی بود. گرچه شواهدی که در آستانه «پیمان ماستریخت» که در سال ۱۹۹۲ شکل گرفت، زمینه مشارکت کشورهای اروپایی در روند نهادگرایی را به وجود آورد، اما واقعیت آن است که چنین فرآیندی نمی‌تواند در کوتاه‌مدت آثار امنیتی معطوف به الگوهای همکاری‌جویانه در روابط کشورهای منطقه‌ای را ایجاد کند (Booth, 2005:73). هرچند تجربه اتحادیه اروپا به سهولت یا بلافاصله قابل صدور نبود با این وجود نمایانگر مدل مهمی در زمینه چگونگی هدایت همکاری در سطح منطقه‌ای بود که در آن نهادهای غیراروپایی پس از

پایان جنگ سرد به سرعت شروع به رشد کردند. همچنین اتحادیه اروپا مترصد دور شدن از تکیه غالب بر وجه اقتصادی و تبدیل شدن به نهادی بود که در عین حال بر همکاری امنیتی تاکید داشته باشد. مساله دوم که کمتر ملموس بود نظریه‌ای به نام «برخورد تمدن‌ها» بود. اگرچه برخی از نظریه‌پردازان اروپایی با چنین رویکردی موافقت نداشتند اما واقعیت‌های بحران اوکراین نشان می‌دهد که تفاوت‌های هویتی در زمره اصلی‌ترین عوامل بحران‌ساز امنیتی تلقی می‌گردد (هانسن، ۱۳۹۰: ۷۳).

روندهای معطوف به همکاری‌های بین‌المللی بدون توجه به ضرورت‌های هویتی، نتایج موثری ایجاد نخواهد کرد. تحولات اروپا در روابط آمریکا و روسیه نشان می‌دهد که منطقه‌گرایی به‌عنوان واکنشی در برابر «دیگری جهانی» تعبیر می‌شود. اگرچه برخی از نظریه‌پردازان نئولیبرال و همچنین نظریه‌پردازان صلح جهانی بر این اعتقاد بودند که امنیت‌سازی در محیط منطقه‌ای تحت تاثیر اندیشه‌های نئولیبرال قرار می‌گیرد، اما واقعیت‌های موجود نشان می‌دهد که اروپا در روند بحران اوکراین از الگوی مبتنی بر خویشتن‌داری تاکتیکی بهره‌گیری می‌کند.

از دیدگاه عملی، به سرعت آشکار شد که ساختارهای چندجانبه پس از جنگ سرد با توجه به فشار عظیم تقاضاهایی که متوجه آنها بود به تقویت و تحکیم نیاز دارند. این مساله بیش از همه در عرصه حل و فصل ستیزها آشکار بود. دبیر کل‌های دوره‌ای سازمان ملل وقتی خواستار احیای فصل هشتم منشور می‌شدند نه از منطقه‌گرایی به خودی خود بلکه از تقسیم وظایف و مسولیت‌ها طرفداری می‌کردند. سازمان ملل به‌رغم سرخوشی و خوش‌بینی نخستین سال‌های پس از جنگ سرد که نقطه اوج آن در جنگ سال ۱۹۹۱ خلیج‌فارس بود، فاقد منابع و تعهد دولت‌های بزرگ بود و نمی‌توانست به‌عنوان تامین‌کننده امنیت جهانی عمل کند. از همین رو باید موج جدید منطقه‌گرایی امنیتی را بر حسب توانایی سازمان ملل، بی‌علاقگی نسبی قدرت‌های بزرگ به مداخلات پرهزینه خارجی و نظام‌های اتحاد قبلی شناخت. این موج جدید کننده توسعه بیش از پیش نوعی نظام خودیاری به نفع دولت‌های ضعیف برای کنار آمدن با محیط امنیتی جدید بود. همچنین به قدرت‌های نیرومندتر مناطق مجال آن را می‌داد تا در یک چهارچوب نهادی مشروع دستور کار محلی را تعیین کنند. بحران اوکراین در شرایطی گسترش یافت که بخش قابل‌توجهی از بازیگران منطقه‌ای تلاش داشتند تا معادله همکاری روسیه با اتحادیه اروپا برای به‌رسمیت شناخته و تحولات دموکراتیک در اوکراین را ترغیب کنند (Bigo, 2007: 83).

وجه مشخصه موج سوم منطقه‌گرایی امنیتی دو تحول مهم بود: ارتقای تامین امنیت در نهادهای موجود و تشکیل نهادهای تازه مانند موج سوم گسترش مردم‌سالاری، تنها معدودی از مناطق در این موج جدید شرکت نکردند. در منطقه آسیا-اقیانوس آرام و درحوزه خارجه نزدیک روسیه نهادهای تازه‌ای شکل گرفت. در آسیا چین برای نخستین بار وارد ترتیبات امنیت منطقه‌ای شد. مشارکت چین در تحولات سیاسی و امنیتی شرق آسیا، مطلوبیت‌های راهبردی بیشتری را برای آمریکا ایجاد خواهد کرد.

در شرایطی که روسیه نقش موثری در دگرگونی‌های سیاسی اروپا ایفا می‌کند، چین قادر خواهد بود تا به‌عنوان نیروی نوظهور جدیدی در تحولات آسیای شرقی به‌عنوان رقیب منطقه‌ای روسیه ایفای نقش کند. تحقق چنین اهداف و فرآیندی تابعی از شکل‌بندی تحولات سیاسی و امنیتی جدید می‌باشد. در برخی نهادهای موجود به ویژه در اروپا، آمریکا و آفریقا اصلاحات مهمی به اجرا گذاشته شد و پروتکل‌ها، پیمان‌ها و مقابله‌نامه‌های تازه‌ای در خصوص جلوگیری و مدیریت کشمکش‌ها، حقوق بشر و مردم‌سالاری به امضا رسید. درباره سرشت و هدف این برهه «جدید» منطقه‌گرایی و ابعاد گوناگون و مسلماً بدیع آن مطالب فراوانی نوشته شده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۲۴۵).

بحران امنیتی اوکراین نشان داد که امنیت‌سازی بدون توجه به فرآیند مدیریت بحران و موضوعات مربوط به حقوق بشر نمی‌تواند در تحولات سیاسی اروپا نقش موثری ایفا کند. نگاه کوتاهی به برخی از این نهادها به روشن شدن این نکته کمک می‌کند: نخست، در اروپا حرکت اتحادیه اروپا از ۱۹۹۲ در جهت بسط سیاست مشترک خارجی و امنیتی و سپس سیاست امنیتی و دفاعی اروپا به شکل کاملاً مستندی ثبت شده است. نیروهای متعلق به دولت‌های عضو اتحادیه اروپا در شمار فزاینده‌ای از عملیات صلح در داخل و خارج از این قاره شرکت داشته‌اند و بحث درباره تشکیل نیروی واکنش سریع و گروه‌های رزمی اتحادیه اروپا همچنان ادامه دارد (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۲۳۵).

اگر نیروی واکنش سریع اروپا از نقش راهبردی موثری برخوردار شود، این سوال مطرح می‌شود که آیا در شرایط بحران امنیتی قادر خواهد بود تا نقش سیاسی متفاوتی از ایالات متحده ایفا کند؟ واقعیت‌های امنیت منطقه‌ای بیان‌گر آن است که بخش قابل توجهی از کشورهای اروپا شاهد تبدیل شدن کنفرانس امنیت و همکاری اروپا به سازمان امنیت و همکاری اروپا در پی نشست سال ۱۹۹۰ سران در پاریس بوده است. کنفرانس امنیت همکاری اروپا در روند بحران اوکراین تلاش کرد تا نقش سیاسی خود را در قالب ضرورت‌های حقوق شهروندی ایفا کند (Almqvist, 2005: 47).

طبیعی است که دولت روسیه تمایل چندانی برای شناسایی چنین فرآیندی در محیط منطقه‌ای خود نخواهد داشت. بنابراین چنین نهادهای امنیتی قادر نخواهند بود تا در فضای بحران امنیتی نقش سیاسی موثری ایفا کنند. در روند بحران اوکراین شاهد شکل‌گیری نشانه‌هایی از تصاعد بحران هستیم. در این فرآیند، حرکتی از کنفرانسی غیررسمی‌تر به سمت سازمانی رسمی با نهادهای دائمی و توانایی‌های عملیاتی از سوی سازمان امنیت و همکاری اروپا مشاهده نمی‌شود. این سازمان که دربرگیرنده پنجاه و شش دولت است در سال ۲۰۰۶ بزرگ‌ترین سازمان منطقه‌ای امنیتی در جهان بوده است. واقعیت‌های راهبردی نشان می‌دهد که گسترده بودن سازمان‌ها به مفهوم کارآمدی آنان در شرایط بحران تلقی نمی‌شود.

واقعیت آن است که پیمان آتلانتیک شمالی به دلیل سلسله‌مراتب و شکل‌بندی ساختاری خود از قابلیت بیشتری برای کنترل بحران برخوردار است. اما نهادهایی همانند ناتو قادر نخواهند بود تا در روند بحران اوکراین به گونه‌ای موثر تأثیرگذار باشند. علت آن را باید در سازماندهی نهادهایی دانست که زمینه پیوند همکاری‌های امنیتی آمریکا و روسیه در چارچوب ناتو و شورای آتلانتیک شمالی را امکان‌پذیر می‌سازد. ناتو بر تردیدهای اولیه‌ای که پس از جنگ سرد درباره آینده این سازمان وجود داشت فائق آمده و با جذب اعضای جدید، در سرزمین‌هایی از کوزوو تا افغانستان دست به عملیات «خارجی» زده است. در داخل اردوگاه شوروی سابق برای پر کردن خلای‌ها به جا مانده از نابودی ساختارهای جنگ سرد نهادهای دولت‌های مستقل مشترک‌المنافع، سازمان پیمان امنیت دسته‌جمعی، سازمان همکاری آسیای مرکزی ایجاد شده است، اما قادر نخواهد بود تا در تحولات امنیتی اوکراین نقش موثری ایفا کند (ویلیامز، ۱۳۹۰: ۴۳۵).

دولت‌های شرق اروپا و منطقه بالتیک از این گذشته برای پیوستن و کسب عضویت ساختارهای موجودی چون اتحادیه اروپا و ناتو چشم به غرب دوخته‌اند. برخی از رهبران سیاسی اوکراین تلاش داشتند تا از نهادهای اروپامحور برای گسترش موقعیت راهبردی خود بهره‌مند شوند. روسیه یکی از طرف‌های تشکیل‌دهنده بسیاری از پیمان‌های امنیت منطقه‌ای در اروپا، پاسیفیک و حوزه آسیای شرقی می‌باشد. قابلیت عملیاتی روسیه گسترده بوده و از ابزارهای لازم برای مقابله با تهدیدات برخوردار است (Almqvist, 2005: 23).

ابزارهای نظامی روسیه، بخش قابل‌توجهی از هواپیماهای شناسایی آمریکا در منطقه شبه‌جزیره کریمه را ناکارآمد کرده است. ناکارآمدی چنین ابزارهایی به مفهوم آن است که نمی‌توان تهدیدات امنیتی را در کوتاه‌مدت و از طریق نهادهای سنتی و کلاسیک

کنترل کرد. دلایل محکمی وجود دارد که گمان کنیم سیاست جهان پا به دوره‌ای از ناامنی بی‌سابقه گذاشته است نوعی «تاوان سنگین» که طی آن جامعه بشری در سطح محلی و جهانی هر روز بیش از پیش با اساسی‌ترین دشواری‌هایی که به دست خویش ایجاد کرده است، روبه‌رو خواهد شد (Booth, 2007: 9). کشورهایی که قادر به مدیریت بحران‌های کم‌شدت منطقه‌ای نیستند، در شرایط تهدیدات گسترده و فراگیر با مخاطرات امنیتی بیشتری روبه‌رو خواهند شد. به همین دلیل است که روسیه در روند بحران اوکراین از سازوکار قدرت استفاده می‌کند. روسیه تمایل چندانی برای عقب‌نشینی یکجانبه از اوکراین نخواهد داشت مگر اینکه تحت فشار غرب عملکردش را در حوزه اوکراین تعدیل کند.

نتیجه‌گیری

شواهد موجود بیانگر آن است که در دوران جدید شکل نوینی از معمای امنیت، شرایط عدم اطمینان و همچنین بلا تکلیفی راهبردی ایجاد شده است. تمامی مولفه‌های یاد شده نشان می‌دهد که جامعه بشری را آمیزه بدیعی از تنگناهای امنیتی کهنه و نو در رابطه با مسائلی چون گسترش جنگ‌افزارهای هسته‌ای، تروریسم، تغییرات آب و هوایی، رقابت بر سر منابع تجدیدناپذیر به‌ویژه منابع انرژی سنتی، مهاجرت جمعی، رقابت قدرت‌های بزرگ، برخوردهای فرهنگی، مذهبی، تمدنی و شکاف رو به گسترش میان داراها و ندارها به چالش خواهد کشید. در این خصوص بحران اوکراین را باید یکی از نشانه‌های بحران کلاسیک در دوران بعد از جنگ سرد دانست. نتایج چنین فرآیندی در محیط امنیتی و روابط بازیگران موثر در سیاست جهانی را می‌توان در قالب رقابت بازیگرانی دانست که تلاش دارند تا «هژمونی منطقه‌ای» و «هژمونی بین‌المللی» خود را در حوزه سیاست جهانی پیگیری کنند. بحران اوکراین نشان داد که مولفه‌های هویتی در سال‌های بعد از جنگ سرد از اهمیت و نقش ویژه‌ای در شکل‌بندی قدرت برخوردار است. برخی از تحلیل‌گران چنین فرآیندی را انعکاس دگرگونی‌های ساختاری در نظام بین‌الملل می‌دانند. مولفه‌های هویتی، جمعیتی و اجتماعی آثار خود را در فرآیندهای بین‌المللی به جا می‌گذارند. بنابراین، این خطر وجود دارد که تمامی این مخاطرات به واسطه رشد عظیم ولی ناموزون جمعیت جهان تشدید شود. با توجه به اینکه رشد جمعیت موضوعی است که می‌تواند زمینه‌پوش معمای امنیت در مناطق بحرانی را فراهم سازد. چنین نشانه‌هایی در نهایت زمینه لازم برای تشدید هراس، تحریک بی‌اعتمادی، و منتفی شدن

امکانات موجود برای پا گرفتن همکاری و اعتماد بین قدرت‌های بزرگ از جمله روسیه و آمریکا در محیط‌های منطقه‌ای از جمله شرق اروپا را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. خطر در گرفتن جنگ سرد تازه‌ای بین آمریکا، اتحادیه اروپا و روسیه وجود دارد. هر یک از بازیگران یاد شده نسبت به تحرک راهبردی دیگران احساس خطر می‌کنند. چنین نشانه‌هایی بیانگر آن است که معمای امنیت عامل اصلی شکل‌گیری جنگ سرد جدید منطقه‌ای در روابط قدرت‌های بزرگ می‌باشد. هرگونه بحران در روابط روسیه و آمریکا می‌تواند آثار امنیتی خود را در حوزه آسیای شرقی به جا گذارد. شکل دیگری از رقابت‌های امنیت منطقه‌ای در روابط قدرت‌های بزرگ در حال ظهور و گسترش است. در این فرآیند، خطر قریب‌الوقوع تشدید خطرناک رقابت چین و ایالات متحده وجود دارد. ناحیه بحرانی تنگه تایوان همچنان عملاً هم‌ارز جبهه مرکزی در رقابت ایالات متحده و اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد یا همان خط مقدم رویارویی چهره‌به‌چهره نمادین و عملی است. این تنگه به دلیل انباشت شدید جنگ‌افزارها در آنها و تبدیل شدنشان به کانون تشدید بالقوه غیرقابل کنترل درگیری نظامی صحنه فعال پویش معمای امنیت هستند. علت آن را باید پیوند مؤلفه‌های فرهنگی و ژئوپلیتیکی در فرآیند رقابت برای هژمونی منطقه‌ای دانست.

بحران‌های امنیتی سال‌های آغازین قرن ۲۱، معطوف به رقابت‌های راهبردی بوده است. موضوعاتی همانند سپر دفاع موشکی و پیمان استارت را باید در زمره شاخص‌های اصلی پیمان امنیتی جدید در روابط آمریکا، روسیه و اروپا دانست. دو مساله مرتبط با هم که موجب بی‌اعتمادی بین پکن و واشنگتن شده دفاع ضد موشکی و نظامی کردن فضا بوده است. آنچه برنامه‌ریزان راهبردی پکن را نگران می‌سازد این است که شاید واشنگتن دفاع ضد موشک‌های بالستیک را بخشی از راهبرد تهاجمی پیشدستی‌جویی هسته‌ای بداند که هدفش برتری بخشیدن به ایالات متحده در روند تشدید رویارویی در هرگونه بحران آینده باشد. هم‌اکنون موضوعات منطقه‌ای از اهمیت بیشتری در فرآیند بحران‌های امنیتی برخوردار شده است. طبیعی است که در این فرآیند، هر یک از قدرت‌های بزرگ تلاش می‌کند تا از ابزارها و سازوکارهای متنوعی برای محدودسازی قدرت بازیگران رقیب استفاده کند. مشابه رقابت‌های آمریکا و روسیه در حوزه دنیپر شرقی و شبه‌جزیره کریمه را می‌توان در آینده‌ای نزدیک در روابط آمریکا و چین مشاهده کرد. حتی اگر رهبران چین متقاعد شوند که دولت مشخصی در ایالات متحده نیت تجاوزکارانه‌ای ندارد. تنگنایی که واقع‌گرایان تهاجمی ایالات متحده به خوبی آن را می‌شناسند. بنابراین چه

تضمینی می‌توانند داشته باشند که رهبران آینده ایالات متحده کوشش نکنند از دفاع ضد موشکی همچون بخشی از یک راهبرد تهاجمی بهره گیرند؟

همان‌گونه‌ای که اشغال افغانستان در دسامبر ۱۹۷۹ زمینه شکل‌گیری جنگ سرد دوم جهانی را به وجود آورد، بحران شبه‌جزیره کریمه می‌تواند نشانه‌های جدیدی از بحران امنیتی در محیط راهبردی جدید را ایجاد کند. بنابراین امکان شکل‌گیری نشانه‌های جدیدی از رقابت تسلیحاتی در روابط قدرت‌های بزرگ اجتناب‌ناپذیر خواهد بود. در اندیشه رقابت بازیگران موثر در سیاست بین‌الملل این انگاره وجود دارد که به هر اندازه، واحدهای سیاسی موقعیت راهبردی خود را گسترش دهند، طبیعی است که آنان به نتایج موثرتری در فرآیند امنیت‌سازی منطقه‌ای نایل خواهند شد. بحران شبه‌جزیره کریمه را باید ادامه بحران جنگ سرد قدرت‌های بزرگ در شرایطی دانست که برخی از تحلیلگران سیاست بین‌الملل احساس می‌کردند فرآیند همکاری بین‌المللی منجر به کنترل آنا‌رشی می‌شود.

بحران شبه‌جزیره کریمه آثار خود را در پروژه سپر دفاع موشکی آمریکا به جا خواهد گذاشت. محافظه‌کاران آمریکایی از الگوهای کنش تهاجمی باراک اوباما در برخورد با روسیه حمایت به عمل می‌آورند. در چنین شرایطی، مدیریت بحران در امنیت منطقه‌ای کار دشواری خواهد بود. در این موارد، پویش معمای امنیت به شکلی کاملاً شناخته شده به کار می‌افتد. هرگونه بحران منطقه‌ای از جمله تحولات اوکراین بلا تکلیفی آینده درباره انگیزه‌ها و نیات دیگران، بی‌اعتمادی موجود را تغذیه می‌کند. بنابراین بحران اوکراین منجر به شیوع تناقض‌نماهای موضوعات امنیتی جدیدی می‌شود.

چنین نشانه‌هایی زمینه گسترش تضادهای منطقه‌ای نهفته به تضادهای منطقه‌ای گسترش یابنده را به وجود می‌آورد. طبیعی است که در این فرآیند روسیه نیز تمایل چندانی برای عقب‌نشینی در روند رقابت‌های امنیتی نخواهد داشت. اگرچه آمریکا و اتحادیه اروپا تحریم‌های اقتصادی گسترده‌ای را علیه روسیه اعمال کرده‌اند اما این تحریم‌ها تأثیر چندانی در سیاست راهبردی روسیه در ارتباط با شبه‌جزیره کریمه به جا نمی‌گذارد. موضوع شبه‌جزیره کریمه برای روسیه ماهیت امنیتی دارد. بنابراین تحریم اقتصادی آمریکا نمی‌تواند مانع از الگوی کنش راهبردی روسیه در شبه‌جزیره کریمه گردد. بحران منطقه‌ای در اوکراین آثار امنیتی خود را در روابط راهبردی و ژئوپلیتیکی روسیه، آمریکا و اتحادیه اروپا به جا می‌گذارد. تهدیدی که در این زمینه وجود دارد از هم پاشیدن رژیم پیمان استارت جدید می‌باشد. تشدید رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی می‌تواند آثار خود را در روابط قدرت‌های بزرگ و گسترش تحرک عملیاتی آنان در محیط

های منطقه‌ای مورد ملاحظه قرار داد. آمریکا ناچار است تا روابط امنیتی خود با روسیه را بهبود بخشد. انتقال موضوع اوکراین به شورای امنیت نمی‌تواند نتایج راهبردی مناسبی برای روابط قدرت‌های بزرگ و یا صلح جهانی ایجاد کند.

مؤلفه‌های امنیت راهبردی از یک حوزه جغرافیایی به سایر حوزه‌ها قابلیت انتقال دارند. بنابراین بحران اوکراین می‌تواند موضوعاتی همانند «جنگ با تروریسم» را در حوزه‌های مختلف جغرافیایی تحت تاثیر قرار دهد. ایالات متحده در سال‌های جنگ سرد توانست از طریق حمایت گروه‌های موسوم به مجاهدین افغان و عرب زمینه افول نفوذ اتحاد شوروی در افغانستان را به وجود آورد. هم‌اکنون این سوال مطرح می‌شود که تحولات اوکراین چه تاثیری بر شکل‌بندی امنیت منطقه‌ای از جمله گسترش تروریسم بین‌المللی خواهد داشت. ایالات متحده از قابلیت‌های متنوعی برای بهره‌گیری از نیروهایی برخوردار است که می‌توانند بحران فراروی روسیه را گسترش دهند.

در سده بیست و یکم بررسی‌های امنیتی نه تنها به نظریه‌پردازان بازدارندگی بلکه همچنین به کسانی نیاز دارد که توسعه اقتصادی و سازوکارهای کنش هویتی را بشناسند و واقعیت‌های بحران شبه‌جزیره کریمه بیانگر آن است که در سال‌های بعد از جنگ سرد، موضوعات امنیتی در قالب مؤلفه‌ها و شاخص‌های هویت، فرهنگ و اقتصاد سیاسی منعکس می‌گردد. در حالی که موضوعات بحران‌ساز برای کشورها در حال تغییر و دگرگونی می‌باشد. به عبارت دیگر، می‌توان بر این موضوع تأکید داشت که موضوعات امنیتی ارتباط مستقیمی با مؤلفه‌های هویتی، قومی، اقتصادی و راهبردی دارد. بحران اوکراین نشان داد که مشکلات اقتصادی آثار خود را در ابراز نارضایتی اجتماعی به جا می‌گذارد. بنابراین کنترل فرآیندهای محیط بحرانی نیازمند آن است که هر یک از بازیگران بتوانند شکل جدیدی از معادله قدرت را براساس پیوند با سایر موضوعات امنیتی سازماندهی کنند.

منابع

الف - فارسی

- برژینسکی، زیبگنیو (۱۳۹۲)، «چشم انداز استراتژیک جهانی؛ آمریکا و بحران قدرت جهانی»، ترجمه سعید حاج ناصری و فریدالدین حسینی، تهران: انتشارات میزان.
- عنایت الله، نعیم و دیوید بلانی، (۱۳۹۲)، «روابط بین الملل و مسئله تفاوت»، ترجمه سعید حاج ناصری و زانیار ابراهیمی، تهران: نشر میزان.
- فریدمن، جورج (۱۳۹۱)، «صد سال آینده؛ پیش بینی قرن آینده»، ترجمه محمد زهدی گوهرپور و مریم دهقان آزاد، تهران: انتشارات زیتون سبز.
- کوهن، سائول (۱۳۸۷)، «ژئوپلیتیک نظام جهانی»، ترجمه عباس کاردان، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی ابرار معاصر.
- مرشایمر، جان، (۱۳۹۰)، «تراژدی سیاست قدرت های بزرگ»، ترجمه غلامعلی چگینی زاده، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- مینایی، مهدی، (۱۳۹۳)، «ژئوپلیتیک اطلاعات و ارتباطات»، تهران: نشر فرهنگ اندیشمندان.
- ویلیامز، پل (۱۳۹۰)، «درآمدی بر بررسی های امنیت»، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- هنسن و دیگران (۱۳۹۰)، «راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی»، ترجمه امیر نیاکویی و احمد جانسیز، تهران: انتشارات دانشگاه گیلان.

ب - انگلیسی

- Allison, Graham (2006), "Nuclear 9/11: the ongoing failure of imagination", **Bulletin of Atomic Scientists**, 62(5): 34-41.
- Almqvist, Jessica (2005), "A peace building commission for the United Nations", *Foundations par alas Relations Internationals y el Dialogue Exterior (Policy Paper no. 4)*.
- Andreas, Peter (2003), "Redrawing borders and security in the 21st century", **International Security**, 28(2): 78-111.
- Ashdown, Lord Paddy (2007), "Interview: The European Union and state building in the Western Balkans", **Journal of Intervention and State building**, 1(1): 107-118.
- Barnett, Michael (2006), "Building a republican peace", **International Security**, 30(4): 57-112.
- Bellamy, Alex j. and Paul D. Williams (2005), "Who's keeping the peace? Regionalization and contemporary peace operations", **International Security**, 29 (4): 157-195.
- Bellamy, Alex j. and Paul D. Williams (2007), "Peace operations" in Sandra Cheldelin, Daniel Druckman and Larissa Fast (eds), **Conflict** (New York: Continue, 2nd edn), pp. 330-354.

- Bennett, John T. (2007), "A procurement time bomb: building U.S. end strength leaves less money for arms, **Defense news**, 12 February, pp. 1 and 8.
- Berdal, Mars (2001), "Lessons not learned: the use of force in Peace operations in the 1990", in AdekeyeAdebajo and Chandra LekhaSriram (eds), **Managing Armed Conflicts in the 21st Century** (London: Frank Cass), pp. 55-74.
- Bigo, Didier and R.B.J. Wakler (2007), "International, Political, sociology, **International Political Sociology**, 1 (1): 1-5.
- Booth, Ken (2005), "Critical explorations" in Ken Booth (ed). **Critical Security Studies and World politics** (Boulder, CO: Lynne Rienner), pp. 1-25.
- Booth, Ken (2005), "Offensive realists, tolerant realists and real realists", **International Relations**, 19(3): 350-354.
- Booth, Ken (ed) (2005), **Critical Security Studies and World Politics** (Boulder, CO: Lynne Rienner).
- Boulding, Kenneth (1979), **Stable Peace** (Austin, TX: University of Texas Press).
- Brown, M. E. (2007), "New global dangers" in Chester Crocker, Fen Osler Hampson and Pamela Aall (eds), **Leaving the Dogs of War** (Washington, DC: USIP Press), pp. 39-51.
- Bull, Hedley (1977), **The Anarchical Society: A Study of Order in World Politic** (London: Macmillan).
- Chandler, David (2006), **Empire in Denial: The Politics of State building** (London: Pluto Press).
- Hamelink, Cj, (2013), **"The Politics of World Communication"**, London: Penguin Publication.
- Keene, Edward, (2002), **"Beyond the Anarchical Society: Grotius, Colonialism and Order in world Politics"**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Kuziu, Taras, (1997), "Borders, Symbolism and Nation-State Building", **Geopolitics and International Boundaries**, Vol.2, No. 2, Autumn.
- Nolan, Peter, (2009), **"Crossroads"**, London: Rutledge.
- Schweller, Randall L. (2006), **Unanswered Threats: Political Constraints on the Balance of Power** (Princeton, NJ: Princeton University Press).
- Smich, Rupert (2005), **The Utility of Force** (London: Allen Lane).
- Swyngedouw, Erik, (2000), "Authoritarian Governance, Power, and the Politics of Rescaling", **Society and Space**, Vol.18, No.1.
- UNDP, (2013), **"Human Development Report"**, Oxford: University Press.
- Yergin, Daniel, (2010), **"Competition and Cooperation between Russia and the United States Are Intermingled"**, New York: New Haven Publication.